صدمین سال تولد ناظم حکمت

ماشاءالله رزمی

روزهای ۲۴ و ۲۵ اکتبر ۲۰۰۱ در انستیتوی تمدن و زبان‌های شرقی پاریس کنفرانس بین‌المللی برای بزرگداشت ناظم حکمت برجسته‌ترین شاعر ترکیه برگزار شد. امسال را سازمان یونسکو به مناسبت یک‌صدمین سال تولد ناظم حکمت سال ناظم حکمت اعلام کرده است و در سراسر جهان برای ارج‌گذاری به اشعار این شاعر بزرگ کنفرانس‌های متعدد برگزار می‌شود.

ناظم حکمت (۱۹۶۳ – ۱۹۲۰) در سالونیک یعنی همانجایی که کمال آتاتورک متولد شد، به دنیا آمد، و در مسکو در تبعید بدرود حیات گفته است. ناظم حکمت پانزده سال از عمر خود را در زندان گذراند، است و در سال ۱۹۵۱ از طرف دولت ترکیه تابعیت وی با اتهام «خیانت به وطن» لغو شد، است.

در بهار امسال استمی‌هان تالای (Stemihantalay) و زیر فرهنگ ترکیه خواستار اعاده حیثیت و بزرگداشت ناظم حکمت در ترکیه شد و بلند اجویت نخست وزیر از پیشنهاد او حمایت کرد ولی گروه‌های افراطی راست از جمله حزب «اقدام ملی» که در دولت شرکت دارد به شدت با عاده حیثیت ناظم حکمت مخالفت کرد، از همان موقعی که یونسکو سال ناظم حکمت را اعلام کرد، و عده‌ای از سران حکومت ترکیه خواستار قدردانی از ناظم حکمت شده‌اند، بحث دربار، او شروع شد، و همچنان ادامه دارد و به نظر نمی‌رسد که به این زودی‌ها پایان یابد.

اخیرا یکی از بانک‌های خصوصی ترکیه به نام «پاپی کردیت» کلیات اشعار ناظم حکمت را چاپ کرده است و حزب کمونیست ترکیه به شدت به این عمل بانک اعتراض کرده است. قبلا بخشی از اشعار ناظم حکمت به حزب کمونیست ترکیه اهدا شده است و در گذشته حزب کمونیست منتخب اشعار ناظم حکمت را چاپ و توزیع کرده است ولی چون چاپ بدون اجازه نامه دولتی بود، لذا فاقد اعتبار حقوقی می‌باشد. بانک «پاپی کردیت» اشعار ناظم حکمت را به عنوان میراث ملی می‌شناسد و خود را موظف به پرداخت حق تالیف نمی‌بیند اما حزب کمونیست خود را وارث رسمی ناظم حکمت می‌داند و از این که یک بانک خصوصی که سمبل سرمایه‌داری است اشعار شاعری را که عمرش را در راه مبارزه با سرمایه‌داری گذرانده، است یک سوءاستفاده آشکار می‌داند. هم‌اکنون یک پرونده، قضایی برای رسیدگی به این موضوع در ترکیه تشکیل شده است.

آثار ناظم حکمت به مدت ۲۸ سال در ترکیه ممنوع بود، و اکنون که مساله اعاده حیثیت از ناظم حکمت به طور جدی مطرح شده، خوانندگان زیادی پیدا کرده است. در عوض عناصر ضد کمونیست به هیچ وجه حاضر نیستند تا یک شاعر کمونیست با اعاده حیثیت به عنوان سمبل فرهنگ ترکیه شناخته شود. بحث ناظم حکمت جامعه ترکیه را به دو دستگی کشانده است.

به خاطر مخالفت احزاب راست افراطی با دادن مجدد تابعیت ترکیه به ناظم حکمت، این موقع فعلا مسکوت مانده، ولی دادن حقوق مولف این شاعر «کمونیست رمانتیک» به بانک «پاپی کردیت» باید در دادگاه حل شود. این بانک مالک یک انتشاراتی ثروتمند نیز می‌باشد.

واقعیت این است که ناظم حکمت یک کمونیست شناخته شده، حزب کمونیست ترکیه و سمبل کلید نیروهای چپ ترکیه بوده است و چه بسا کمونیست‌هایه خاطر تکثیر و خواندن اشعار ناظم حکمت به زندان رفته‌اند. در دنیا نیز او به عنوان یک کمونیست راسخ در عقیده، خود شناخته شده، است. از آغاز سال جاری مسیحی نیز مرتب در شهرهای مختلف ترکیه مراسم بزرگداشت ناظم حکمت در جریان ست و همین امر بانک پاپی کردیت را واداشته تا از این بازار پر رونق بهره‌برداری کند. مخالفین می‌گویند ناظم حکمت باید به درون گور خودش در مسکو بازگردد. ▣

شهر کوتاهی از ناظم حکمت

مهیهم
نه کلاه کارگری‌ام ماند
نه کفش‌هایی که راه، تو می‌پیمود
آخرین جلیقه تو بر تنم پاره شد
اینک تو تنها
در سفیدی موهایم
در انفارکتوس قلبم
و در چین‌های پیشانی‌ام هستی
مهیهم، مهیهم، مهیهم

مقدمه‌ای بر کتاب: «زندگی کردم تا حکایت کنم»

نویسنده: فیدل کاسترو

برگردان: محمود صالحی

در ماه نوامبر کتاب خاطرات گابریل گارسیا مارکز (گابو) بنام «زندگی کردم تا حکایت کنم» به چاپ می‌رسد. فیدل کاسترو مقدمه‌ای بر این کتاب نوشته است که برگرده‌ان آن از نظر خوانندگان می‌گذرد.

***

گابو و من در آن روز غم‌انگیز ۹ آوریل سال ۱۹۴۸ هنگامی که آنها گایتن را کشتند در شهر بوگوتا بودیم.۱) ما هردو ۲۱ سال داشتیم و شاهد اتفاقات آن روز. ما هر دو در یک راه شغلی قدم نهاد، بودیم: دانشجوی رشته حقوق. در آن زمان ما همدیگر را نمی‌شناختیم و هیچکس هم ما را نمی‌شناخت.

تقریباً پنجاه سال بعد صحبت طولانی با هم داشتیم. گابو و من. شب قبل از مسافرت به بیران، جایی در شرق کوبا که من در سحرگاه ۱۳ اوت سال ۱۹۲۶ دید، به جهان گشودم. ملاقات ما قضایی خانوادگی داشت و آکنده، از صمیمیت بود. در قضایی که آدم از خاطرات و داستان‌های قدیمی‌اش می‌گوید. در آن جمع چندتا از دوستان گابو و رفقای دوران انقلاب هم حضور داشتند.

در آن شب تصاویری از اعماق خاطرات دوباره، زنده، شدند: آنها گایتن را کشتند! فریادهای ۹ آوریل در بوگوتا. آن شهری، که ما تعدادی از دانشجویان کوبایی برای تدارک کنگره، دانشجویان آمریکای لاتین در آنجا بسر می‌بردیم.

موقعی که مردم قاتل را در خیابان می‌کشاندند من برافروخته و مبهوت بودم. جمعیت مغازه‌ها، دفاتر، سینماها و ساختمان‌ها را به آتش می‌کشیدند. ما می‌دیدیم که بعضی پیاتو و کمد را به خیابان می‌انداختند. آن یکی سنگی به آینه‌ای پرتاب کرد و دیگری از غم و درد فریاد می‌کشید. مردی دق دلش را بر سر ماشین تحریری خالی کرد و آن را آنچنان به دیوار کوبید که چند تکه شد. موقعی که من تعریف می‌کردم گابو گوش می‌داد و تنها اظهار نظرش این بود که شاعران آمریکای لاتین و کارآئیب احتیاجی به ابداع ندارند زیرا که واقعیات موجود بر هر داستانی برتری دارد. او می‌گفت. مشکل‌اش این است که واقعیات را قابل باور کردن نماید.

اینک گزارش من از آن شب رو به پایان می‌رفت و من می‌دانستم که گابو نیز هم‌زمان در آن جا حضور داشت. تازه برای من ابعاد این اتفاق روشن می‌شد. شاید هردوی ما در یک خیابان می‌دویدیم و شاید هردوی ما وحشت مشترکی را احساس می‌کردیم. با کنجکاوی اصلاح‌ناپذیرم از او پرسیدم: و تو در موقع بوگوتازو چه می‌کردی؟ و او که با صلابت در پشت قدرت جادویی تخیل‌اش ایستاده، در جوابم گفت: فیدل، من آن مرد با ماشین تحریر هستم.

من گابو را همیشه می‌شناختم و شاید اولین ملاقات ما در سرزمین شاعرانه و دنیای گابریل گارسیامارکزی صورت گرفت.

همانگونه که خودش هم تائید می‌کند. او مرا وارد دنیایی کرد که من تا امروز هم در آن بسر می‌برم «وابستگی به ادبیات بعنوان ابزاری علیه آلودگی روح به مکانیات اداری».

مسئولیت اقناع من به نویسندگی، شدن در زندگی دوباره‌ام نیز بر عهده، اوست. می‌خواهم نویسنده‌ای باشم که حداقل مثل گابریل گارسیا مارکز پشتکار داشته باشد. عشق او به جزئیات است که حکیمانه به همه غلوهای او شفافیت باورکردن می‌بخشد. یک‌بار او مدعی شد که من ۱۸ بستنی را یکجا خورده‌ام. البته همانطور که در مورد من تصور می‌رود، با همه توان به اعتراض برخواستم.

بعداً به خاطرم آمد که او در پیش‌نویس کتاب «از عشق و ارواح دیگر» از مردی می‌گوید که کره‌ای پیش نیست»، وقتی آدم این کتاب را در مقابل دارد، ناخودآگاه یاد آبروتونچو سایرایا سلو می‌افتد. زمانی که گابو کتاب را می‌نوشت. او را قابل توجه‌ترین و جنجالی‌ترین دکتر منطقه کاراتاباد ایندلس۲) می‌دانست. در این داستان او در کنار را، روی تخته سنگی در کنار اسیش نشسته و به حال‌اش می‌گرید. که اگر در سراتیسپ را، قلب‌اش از کار نمی‌ایستاد در ماه اکتبر صدسالگی‌اش را جشن می‌گرفت.

همانطور که از گابو جسور دیگری انتظار نمی‌رفت. او به عمر حیرت‌انگیز اسب کیفیت دیگری می‌بخشد. این موفقیت غیرقابل انکار صداقت اوست.

ادبیات او به حساسیت و عدم غفلت‌اش از مسائل جهان و تاثیرات از آمریکای لاتین گواه می‌دهد و علاوه، بر این نشان از وفاداری‌اش به حقیقت و تفکر پیشرفته‌اش دارد.

من هم مثل او به تئوری جنجالی نسبیت لغوی اعتقاد دارم. تئوری که بسیاری از آکادمیسین‌ها پرداخت هزینه بود، ثانیا در وضعیت فعلی هم ما چیز زیادی برای باختن نداریم.

○ الان اگر بخواهیم ساختارشناسی کنیم به نظرشما امکانات اصلاح‌طلب‌ها واقعا چیست؟ هم از نظر ایدئولوژی و هم از نظر نیروهائی که در اختیار دارند و می‌توانند طرحی و یا کاری ارایه دهند؟

● آقای خاتمی تا به حال چند بار مردم را ناامید کرده است و گرچه که گاه یک نکته‌هائی را اشاره کرده ولی معمولا همیشه دیر وکم بوده است. تازه همان مقدارهم عکس‌العمل فشار فضا است. وقتی شعارهائی تند(و به حق) از طرف دانشجویان، و در واقع از طرف هشتاد درصد مردم، مطرح می‌شود، ایشان چاره‌ای ندارد و جز اینکه برای کنترل آنها، چند حرف تند بزند. ولی البته بلافاصله سعی کند تیزی و تندی آن را بگیرد. گاه که وعده سخنرانی ایشان با مردم داده می‌شود، پیش آمده که گزارش‌های اقتصادی و شبیه اینها را ارایه داده است. اگر چه اینهاهم در جای خود بسیار مهم است ولی برای انسانی که پای او رابه فلک بستهاند و به آن چوب می‌زنند، قوی‌ترین مساله این است که کی از فلک باز می‌شود! اینکه حالا برای سال آینده، آنها گفته وارد می‌شود و یا چند سال دیگر تعدادی شغل ایجاد خواهد شد، برای کسی که به «آبلو» بسته شده است نمی‌تواند خیلی هیجان‌انگیز باشد. آقای خاتمی کمترین کاری که می‌تواند بکند این است که با صراحت کافی با مردم حرف بزند. نه، به بهانه شانزده آذر، در یک سالن کوچک دانشکده فنی، بلکه در جائی که مردم به وفور حاضر باشند. این یک امکان است و امکانی نیست که فقط برای آقای خاتمی باشد. ایشان می‌تواند راه را باز کند و حتی اگر ایشان این کار رانکردبقیه می‌توانند این کار را انجام دهند. البته نه به صورت پراکنده، زیرا که در غیر این‌صورت آسیب‌پذیری افزایش می‌یابد. اگر یک هسته پنجاه نفره نمایندگان مجلس اطلاعیه دهند که مردم بیایند وکالت‌نامه‌هایتان را از ما پس بگیرید. خودش می‌تواند شروعی باشد برای بیرون‌رفت از وضعیت موجود، بگویند ما نمی‌توانیم کاری انجام دهیم. باید از موش و گربه‌بازی دست برداریم و بگوئیم که قضیه نیست. ساختار قدرت در جامعه ما خیلی پیچیده نیست. طرف مقابل هم دنبال کشمارکردن آن نیست. آقای خاتمی از یک ادبیات خاص استفاده می‌کنند. اما وقتی امید مردم مکرر به یاس تبدیل می‌شود معلوم نیست ایشان چه انگیزه‌ای دارند که همچنان با آن ادبیات خاص حرف بزنند. وقت آن رسیده است که ادبیات «کی بود کی بود من نبودم» کنار گذاشته شود.

○ مهمترین خطاهای اصلاح‌طلبان چه بوده است؟

● من تا سه سال اول را به دلیل تحلیلی که به شما گفتم ولو به‌انضمام اطلاعات بعدی دریابیم که از اول اشتباهی هم صورت گرفته، آن را اشتباه مبارکی می‌دانم. اشتباهی هم اگر بود، اشتباه درستی بود اشتباهی بود که درمجموع ما از آن خیلی ضرر نکرده‌ایم، چون حجت داریم. الان دنیا از افراط ما در نجابت به درد آمده است. اما بعد از آن سه وقعه‌ای که گفتم، یعنی بعد از این‌که طرف مقابل نشان داد هرگز اهل امتیازدادن نیست و هر سرزمینی هم که واگذار می‌کند، اعم از قوه مجریه و قوه مقننه، زمین سوخته است، بدون امکانات نرم‌افزاری قدرت، آن را انتقال می‌دهد، آن نهادهائی را هم که در آرد تخریب می‌کند و می‌سوزانند، از آن نهادها برای اصلاح‌طلبان چیزی باقی مانده که پس از فتح‌کردن آن باید به خود بخندند، مثل فتح مسکوی سوخته، به دست بناپارت. ما بافتح قوه‌مجریه همین‌طور شدیم و بافتح قوه‌مقننه این وضعیت وخیم‌تر شد. اگر قوه قضائیه هم انتخابی بود آن هم به همین سرنوشت دچار می‌شد. به قول آقای ابراهیم نبوی مجلس زمانی در راس امور بود الان قرار است در ته امور باشد، قوه قضائیه هم که الان در راس امور است اگر در اختیار اصلاح‌طلبان می‌بود در ته امور قرار می‌گرفت! قضایا کاملا روشن است.

به گمان من، در قالب حاکمیت دوگانه فعلی هیچ کار مهمی نمی‌توان انجام داد. وعده‌های دوستان اصلاح‌طلب ماکه هنوز طرفدار مسالمت (یعنی تسلیم) هستند، حکم چک‌هائی را دارد که البته یک قرد معتبر می‌کشد، ولی ما می‌دانیم که پولی در حساب نیست. چک‌ها قطعا برگشت می‌خورد. ادامه این وضعیت «استخوان لای زخم» به نفع هیچ کسی نیست. ما بنا به تجربه این دو ساله اخیر، هیچ اماره‌ای برای امید به یک اصلاحات حداقلی هم نداریم. ترس مطلق از هزینه‌دادن یک امر عقلائی نیست، یک امر احساسی است. ما فقط می‌ترسیم، نه ترس ساده. ترس مقدس. می‌ترسیم که بلایائی که مدتی است از آن می‌گریزیم، دوباره‌تو شود. ماازآسیب دیدن مردم می‌ترسیم، اما همیشه نمی‌توان از نامطلوب گریخت. عاقبت جائی مجبور می‌شویم وقعیت‌ها را بپذیریم. ما به بن‌بست رسیده‌ایم ولی در بن‌بست به دور خودمان می‌چرخیم یا عقب‌گرد می‌کنیم تا بگوئیم بن‌بست نیست! بیرون‌شوی بن‌بست را باید جست، حتی اگر با اعلام اشتباه‌هایمان باشد. یکی کردن این دو دولت در یک مسلکت فقط یک آرزوست. آرزوئی که البته به مرا پیران صاحب تجربه کاملا عیب است. هیچ چیز جز زدن حرف آخر مشکل‌گشا نیست. ما در حالتی مثل اواخر جنگ یا اواخر پیش از دوم خرداد، منتظر یک معجزه‌ایم. شاید رخ داد، ما به همین امید دست می‌کنیم تا خدا یا تاریخ یا بخت یا شانس (یا بدشانسی) برایمان تصمیم بگیرد. قدرت ریسک‌پذیری نداریم، لذا قدرت تصمیم‌گیری از ما سلب شده است. ما از ترس اتهام حرام‌زادگی، عریانی‌ها را برملا نمی‌کنیم.

دقت کنیم که از قدیم گفته‌اند صلح به اراده دو طرف است در صورتی که درگیری به صرف اراده یک طرف محقق می‌شود. پاسیفیسم ما شکست‌خورده است، چون یک طرف نیام شمشیرها را شکسته، کشتی‌ها را آتش زده و فقط بر طبل جنگ می‌کوبد و جز به تسلیم بی‌قید و شرط راضی نیست، خودمان را بسیش از این گول نزنیم. ▣

این مطلب کمی کوتاه شده است

بوگوتا در آتش

تلگراف و تلاطم امواج ماجراجویی‌های عشقی است. گابو همواره دست‌نوشته‌هاو طرح کتاب‌هایش را بخاطر اثبات دوستی قلبی و قدیمی‌مان و برای همه آنهایی که دوستشان دارد می‌فرستد. اینبار خود خودش را بشدت و با جدیت و وفاداری قلبی در اختیارمان می‌گذارد. و این نشان از آن دارد که او مردی است به خوبی یک بچه با استعداد آسمانی، انسان آینده، و ما از او متشکریم که او زندگی می‌کند تا برایمان از آن حکایت کند.

۱ – گایتن کاندیدای چپ در انتخابات کلمبیا بود. پس از قتل او بوگوتا شاهد شورش عظیمی شد که به «بوگوتازو» معروف گشت و جنبش «لا ویولنچیا» از دل این شورش بیرون آمد و منجر به جنگ داخلی ۲۵ ساله با ۲۰۰هزار نفر کشته گردید که دامنه خشونت آن دوران تا امروز هم ادامه دارد.

۲ – کاراتاباد ایندلس شهری در کلمبیا که در ساحل دریای کارآئیب قرار دارد و محل اقامت گارسیا مارکز است.

۳ – رعد ساعت چهار: در فصل مونزون با رعد ساعت چهار بارندگی آغاز می‌شود.

۴ – آراکاتاکا: محل تولد گارسیا مارکز که بعنوان مدل دهکده، ماکوندو در رمان صدسال تنهایی محسوب می‌شود.

این وضعیت قابل...

ادامه از صفحه ۶

می‌دانند که این وضعیت راه به جائی نمی‌برد، ولی کسی جرات نمی‌کند جلو بیفتد، چون همه دنبال تضمین هستند. تا بدون کمترین ریسک، معضلی به این بزرگی را حل کنند، هیهات! ظاهرا قرار است هر وقت ما نخواستیم از جلو سقوط کنیم باید. آن قدر عقب برویم که از پشت بیفتیم. این هم طنز تلخی است که در جامعه ما محافظه‌کاران فکری در عمل بسیار ریسک‌پذیر هستند و آزادی‌خواهان فکری در عمل تا این حد محافظه‌کار، ملاحظه کار و بلکه ترسو شده‌اند. بدون هزینه ممکن نیست.

اگر قرار است اتفاقی بیفتد باید از یک جائی شروع کنیم و قطعا این کار خطرات و ریسک‌های نیز در بر دارد. بحث بر سر این است که اصلاح‌طلبان پس از مدت‌ها مارگزیدگی و مدتی برق‌گرفتگی باید خود را بازیابند و قدامات لازم را برای برون‌رفت از وضعیت فعلی انجام دهند.

یا خودمان به دست خودمان مرگ اصلاحات را امضا کنیم و بگوئیم مردم بخشید نتوانستیم و یا اینکه قبول کنیم ما مسئول خشونت‌آمیزبودن رفتار خودمان هستیم، نه مسئول خشونت‌انگیزبودن آن. اگر چه استعداد تحریک طرف مقابل بسیار پائین است. اما این نباید منعی باشد بر سر راه فعالیت ما. به نظر من طرف مقابل اصلاحات نه به مردم و نه به هیچ سازمان رسمی دیگر متکی نیست. او متکی به نیروی بی‌هویتی در حدود پنج یا ده هزار نفر است که می‌تواند تجهیز کند و آنها را آماده هر کاری کرده است. این برای اصلاح‌طلبان صادق و دلسوز نوعی وحشت اجتماعی ایجاد کرده است؛ وحشت بازگشت عصر ترور و وحشت. نمی‌گویم چنین نمی‌شود، ولی اولا باید آماده